

غزل ۱۳۴

شور ایمانی دیگر مسدود نیست

باسمه تعالی

صبا به تهنیتِ پیر می‌فروش آمد که موسمِ طرب و عیش و ناز و نوش آمد

در راستای افقی که بر جناب حافظ گشوده شده و حضوری که ایشان را فرا گرفته، چنین گزارش می‌دهد که صبا آن حالت معنوی همانند روحانیت جناب جبرائیل، برای پیر می‌فروش خبری شاد آورده و به پیر می‌فروش که جان‌ها را با کلام و رفتار خود شور و شمع می‌بخشد، تهنیت گفت، از آن جهت که زمانه تغییر کرده و همان‌طور که در بیت آخر متذکر می‌شود، حضور میخانه‌ای به جای حضوری که تا دیروز، حضور مسجد و مدرسه بود، به میان آمده و این همه سخن حافظ است در توصیف حضوری که به جای زهد ریا، حیات معنوی دیگری پیش آمده.

هوا مسیح‌نفس گشت و باد، نافه‌گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

در وصف حضوری که حضور زهد ریا نیست و قربی را با خود به میان آورده، می‌فرماید: هوا همانند مسیح «علیه‌السلام» که مرده زنده می‌کردند، حیات‌بخش شده و باد طوری وزیدن گرفته که عطرافشان و نافه‌گشا گشته و درخت با سبزی خود در غایت لطافت قرار گرفته و مرغ در سر زندگی کامل در کمال شادی است. این یعنی حضور در «اصالت وجود» و درک حضوری که انسان می‌تواند در نسبت وجود خود با حضرت حق داشته باشد، به همان درک عین الربط بودن نسبت به حق.

تنور لاله چنان برفروخت باد بهار که غنچه، غرقِ عرق گشت و گل، به جوش آمد

باد بهار با وزیدن صبح‌گاهان‌اش فضای لاله‌گون را گرم کرد و آن را آن‌چنان برفروخت که غنچه از سر غیرت که بنا دارد بیشتر بشکند، غرق عرق گشت و گل به جوش آمد و شیدایی خود را نمایان ساخت، به این معنا که در این مسیری که گشوده شده ابواب شور ایمانی دیگر مسدود نیست که باز گرفتار تاریخی باشیم که زهد، خودنمایی کند و ما همچنان بدون شور ایمانی، در ظاهر عبادات متوقف شویم.

به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد

حال جناب حافظ در راستای شرایطی که پیش آمده متذکر درک زمانه‌ای می‌شود که هاتقم غیبی ذیل وحی الهی، به جان او القا نموده، و با توجه به آنچه از زمانه درک کرده می‌فرماید با تمام وجود از من ببذیر که زمانه، زمانه شور و شمع ایمان و عیش الهی است و این سخنی است که سحرگاهان بر قلب حافظ جاری شده تا از آن به شما خبر دهد. خبر از حضوری که جناب حافظ از طلوع آن خبر داد و جناب صدر‌المتألهین، میدان آخرالزمانی آن را گشود.^۱

ز فکر تفرقه بازای تا شوی مجموع به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد

در چنین شرایطی که شرایط حضور هرچه بیشتر غلبه ایمان است و نه محدود شدن در آداب، از تفرقه و تعلق به کثرات و غفلت از وسعت انسانی، باز آی و از آن دوری کن تا یگانگی که به دنبال آن بودی پیش آید، به همان معنایی که هرگاه شیطان را از صحنه‌های جان بیرون کردی، متوجه حضور فرشتگان خواهی شد. این یعنی حضور در تاریخی که از «اصالت ماهیت» که مبنای کثرت است، عبور کرده‌ایم و به «اصالت وجود» که یگانگی در آن حاضر است، در عین شدت و ضعف، وارد شده‌ایم، امری که حضرت روح

^۱ - در این رابطه خوب است به بحث «راز طلوع بشر جدید و نسبت آن با اصالت وجود در حکمت متعالیه»
رجوع شود. <https://lobolmizan.ir/sound/9B8%D9%8A%D9%84%D9%BA/?mark=%D1398>

الله «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن بودند و بدون آن که از واژه های صدرایی استفاده کنند، تفکر صدرایی را در مردم به خصوص در بسیجیان حاضر کردند.

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد؟ که با ده زبان خموش آمد

سوسن این جان شنو ای مردان حق، از بلبل صبحگاهان که همان نفعات رحمانی است که در تاریخ توحیدی دمیده می شود، چه شنید که با آن همه گفتار، تمام وجودش یک سخن شده و آن حضور در تاریخی که بشر با هوشیاری تمام متوجه ضعف زهد ریا شده و به جای ادامه دیروز و باز سخن گفتن، زندگی معنای دیگری پیدا کرده که آن حضور از صد زبان رساتر و گفتنی تر است.

چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس؟ سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد

آنچه هست آن حضور قابل توصیف با کلمات نیست. اساساً چنین حضوری که در تاریخ پیش می آید، گفتنی نیست، مجلس انسی است که جای صحبت نامحرم نمی باشد، قصه حضور و شعیفی است ذیل اراده الهی. پس در مقابل زاهد خرقه پوش همین بس که از آن شور ایمانی چیزی نگویی و سر پیاله بپوشانی، زیرا او را همت درک تاریخی نیست. حال تو هر چه می خواهی بگویی، او را چه سود؟! همان بهتر که راه سوسن را برگیری که با ده زبان خاموشی برگزید. حضوری تاریخی نزد خود، حضور در خراباتی که همه جهان را شامل می شود و این یعنی انسان آخرالزمانی که در عین حضور نزد خود، خود را وسعت جهان می یابد و در جهان با ظرفیتی گشوده حاضر است.

ز خانقاه به میخانه می رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد

در راستای حضوری که پیش آمده جناب حافظ با درک شرایط پیش آمده و آزاد شدن از نگاه متافیزیکی به عالم که مدرسه و آموختن های آن در میان بود، به سوی میخانه رهسپار شده، به امید آن که از سرمست شدن در ظاهر دینداری به هوش آید. به گفته خود او «حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز / فتاد در سر حافظ هوای میخانه». به همان معنایی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» راهی را گشودند که حتی نوجوانان ما ره صدساله را یک شبه طی کردند، آنجا که فرمودند: «بگذارید که از میخانه پادی بکنم / که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم» و این یعنی باید به ایمانی دیگر حاضر شد، به همان معنایی که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا» (نساء/ ۱۳۶) ایمان دیروزین به خدا و رسول کافی نیست، به جوانان خیر دهید اگر شما ایمان دیروزین را انکار می کنید، حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نیز بدان کفر ورزیده. بنابراین ما نیز به آن ایمان کافریم تا در ایمانی دیگر حاضر باشیم که به تعبیر جناب حافظ: «هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشا» حیاتی عطر افشان در پیش است.

زهد ریا تا آنجا انسان را بی بصیرت می کند که افراد به ظاهر مذهبی تا شهید کردن امام حسین «علیه السلام» به نام دین جلو می آیند که به تعبیر حضرت سجاد «علیه السلام»: «كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَدْمِهِ» همگی به قصد تقرب به خداوند امام را شهید کردند، و انقلاب اسلامی عبور از آن نوع دینداری است که اگر جوانان ما متوجه آن شوند به خوبی از آن استقبال می کنند. کافی است بدانند: «ز خانقاه به میخانه می رود حافظ / مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد» در این حالت انسان با خداوند قرب دیگری پیدا می کند و کار او با رخ ساقی و لب جام می افتد به همان معنایی که گفت: «آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی / کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد». رخ ساقی اسماء لطف خداوند است و لب جام همان حضور قلب ایمانی است که انسان، بودن خود را عین ربط به حضرت حق احساس می کند و این با حضور در خانقاه که جایگاه مسکنت و زهد و ریا است نمی خواند که نوعی همراهی با نفس اماره است و بیگانگی از حق و حقیقت.

حال مائیم و آینده ای که با طلوع انقلاب اسلامی در پیش است با نظر به حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شد و عبور از زهد ریایی که حضرت امام در موردش فرمودند: «ما از شر مقدسان احمق به خدا پناه می بریم».

باید از خود پرسید چه ایمانی در پیش است که جوانان ما را ایمان دیروزین قانع نمی کند؟ جناب حافظ و حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به کدام ایمان اشاره می کنند که از میخانه سخن می گویند؟

والسلام

